

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صل الله على محمد و آله الطاهرين

جلسه صد و سیزدهم؛ ۱۴۰۳/۰۲/۳۰ فقه العروة الوثقى استاد علی دوست

مستحضر هستید که ما به بهانه مسئله ۱۹، مسئله دیگری را مطرح نمودیم و به نوعی از صاحب عروه نیز گلایه کردیم که ای کاش این مسئله را مطرح کرده بودند و آن این بود که اگر شما که می گوید کسی که مجتهد نیست باید تقلید کند چنان که از غیر مجتهد نباید تقلید کرد. ما طلاب و فضایی داریم که ملکه استنباط را دارند، آیا تقلید بر آنها حرام است؟ عروه مطرح نکرده؛ ولی قبل از صاحب عروه بزرگان مطرح کردند که دیروز در آخر درس بیان گردید و قرار شد امروز بیشتر صحبت کنیم.

دیروز گفتیم فی المسئلة قولان: قول بالجواز و قول بعدم الجواز. قول به جواز را سید محمد طباطبایی صاحب مناهل داشت. ایشان گفته است کسی که ملکه استنباط دارد؛ اما مشغول نشده است و بالفعل متمرکز نیست و گرایش وی چیز دیگری مانند کلام، فلسفه و... است، تقلید کند و این چه اشکالی دارد. دیروز حرف شیخ را گفتم. ایشان اولاً یک دعوی اتفاق کرد و یک دلیل هم آورد که ادله تقلید شامل این آدم نمی شود. آقای خوئی با آن قدرت بیانی که داشته و مقررین خوش قلم، می خواهد ثابت کند که وی تقلید کند. این اثر زیادی دارد و حوزه علمیه را متأثر می کند. اگر به همه کسانی که در حوزه واقعاً ملکه استنباط را دارند (نه توهم ملکه) اگر گفته شود همه شما مجبور هستید از خودتان تقلید کنید، اینها باید بخشی از کار خود را به فقه و اصول اختصاص دهند و درست است که ملکه را دارند؛ اما باید این فعلیت پیدا کند و در هر مسئله ای بخواهد فعلیت پیدا کند ممکن است طول بکشد. تازه ملکه تا ملکه داریم، بخواهد تقویت کند و دائم فراموش نکند، حوزه ها تغییراتی پیدا می کند. آیا وضعیت حاکم بر نجف معلول این تفکر نیست؟ وقتی ما به یک مورخ، فیلسوف یا... بگوییم؛ چون تو ملکه استنباط داری وارد فقه و اصول می شود و از آن خارج نمی گردد؛ لذا این جهات تا جهات دیگر قوی تر است. اما قم این گونه نیست، در قم نیروهای دیگری داریم که ملکه استنباط را دارند؛ اما تمرکزشان در جای دیگر است و تقلید هم می کنند. این بحث مهمی است که اثر اجتماعی دارد.

آقای خوئی حدود یک صفحه بیان کرده و من کامل بیان کردم؛ چون اگر تقطیع کنم نقطه چین می گذارم؛ من کلام ایشان را می گویم، نکاتی را نیز بیان می کنم اما نقد آن را بعد از آنکه فکر کردید بیان خواهیم کرد. ببینید ایشان بحث را این گونه آغاز می کند:

ایشان در ابتدا به اتفاق علما و انصراف ادله متذکر نمی شود، بلکه می گوید کسی که ملکه استنباط دارد می داند احکامی در حق او منجز است، حال یا به علم اجمالی می داند یا به امارات. تازه اگر ملکه استنباط را هم نداشت می دانست که یک سری احکام بر او منجز است. پس کسی که ملکه استنباط دارد و می تواند کار کند، اگر به هر بهانه ای مانند خارج از کشور بودن، وقت نداشتن، داشتن کار مهم تر و... سراغ تقلید رفت، با این چیزها علم پیدا نمی کند و فرض این است که خودش قادر است کار کند، اگر این گونه باشد آیا احتمال عدم حجیت فتوای غیر را در حق خودش می دهد یا خیر؟ شیخ انصاری فرمود حتماً حجت نیست، حالا اگر بگوییم حرف شیخ یقین و گمان نیاورد، حداقل احتمال می آورد؛ پس وقتی عدم حجیت فتوای غیر را در حق خودش احتمال می دهد، آیا تأمین خاطر از عقاب مولا

دارد یا خیر؟ مؤمن از عقاب ندارد و چه بسا باید خودش اجتهاد کند. همچنین آیا اصل در شک در حجیت، عدم حجیت است یا حجیت؟ از رسائل به بعد می‌خوانند که اگر شک در حجیت یک نهادی کردید مساوی با یقین در عدم حجیت است. جالب بودن حرف شیخ این بود که نگویید شک در حجیت، زیرا حجیت یعنی اعتبار، پس اگر شک در اعتبار دارید، از آن طرف چیزی اعتبار دارد که ثبت اعتباره. وقتی شما ندانید که خبر واحد ثبت اعتباره یا نه؟ معنایش این است که یقین دارید نمی‌توانید به آن تمسک کنید. یک قانون دارند که شک در حجیت، مساوی با قطع به عدم حجیت است. نمی‌گویند مرادف است می‌گوید مساوی است؛ یعنی مصداقاً مثل هم بوده و در حکم یکدیگرند. وقتی همه اینها کنار هم گذاشته شود، ثابت می‌کند کسی که ملکه استنباط دارد، تقلید حرام است، ما هیچ وقت نمی‌گوییم حرام است، می‌گوییم کافی نیست، ما می‌گوییم حرمت تکلیفی نیست؛ همچنین سعی برای اینکه نظر پیدا کند لازم است.

کسی که ملکه استنباط دارد می‌داند احکامی بر او است و اگر خودش دنبال کار رود خیالش راحت است و اگر خودش دنبال کار نرود احتمال می‌دهد نظر دیگران برای اعتبار نداشته باشد و عقل هم تأمین خاطر نمی‌دهد و شک در حجیت هم مساوی با یقین به عدم حجیت است، پس نمی‌تواند تقلید کند. صاحب عروه فرمود، چنان‌که بر غیرمجتهد، تقلید واجب است، آنجا باید حاشیه بزنیم اگر غیرمجتهد ملکه استنباط را دارد او باید کار کند و نمی‌تواند تقلید کند. البته نظر صاحب عروه بر چنین آدمی نیست، گرچه توضیح دهیم خوب است و اشکالی ندارد. تا اینجا کلام آقای خوئی در تقریب نظریه وجوب.

یک زندی به آقا خوئی عرض کرده اگر این حرف شما را بزنیم، اگر کسی است که ملکه استنباط ندارد؛ ولی در خودش می‌بیند اگر کار کند اول صاحب ملکه می‌شود و بعد هم مجتهد بالفعل می‌گردد، پس او هم نباید تقلید کند. چون همین حرف‌ها برای او نیز است. مثلاً کسی که شرح لمعه می‌خواند و هنوز هم صاحب ملکه نیست، بگوید که این نباید تقلید کند یا علی‌الحساب تقلید کند؛ ولی لازم است خودش را به اجتهاد برساند.

آقای خوئی در پاسخ این اشکال می‌گوید، کم فرق بین آنچه من از او صحبت کردم با آنچه شما می‌گویید! آنچه را که من گفتم، کسی که له ملکه الاستنباط بود، صدق عالم بر او می‌شد و متمکن از علم اجتهادی و صاحب نظر شدن و احتمال حرمت تقلید در حق او جدی بود. مؤمن نداشتن از نظر عقل جدی بود. این طلبه‌ای را که مثال زدید الان نه بر او صدق عالم می‌کند و نه الان می‌تواند علم تبعیدی به دست آورد و نه احتمال حرمت تقلید در حق او می‌رود، آیا کسی این را گفته بر طلبه‌ای که شرح لمعه می‌خواند تقلید حرام است. این مؤمن ندارد! چطور مؤمن ندارد این باید به یک مجتهدی استناد کند. یا آیه نفر نسبت به کسی که ملکه استنباط دارد، احتمال اجتهاد را به وجوب تعیینی، تعیین می‌کند؛ اما در مورد کسی که ملکه استنباط ندارد جزو کسانی است که باید به او خبر داد. به بیان دیگر آیه نفر طلاب و مستعدین حوزه را دو قسم می‌کند:

الف) عده مثلاً بروند و بعد برگردند به قوم خودشان برسانند و اگر هم در قم می‌مانند کار شهر خودشان را بکنند و بی‌کار نباشند، روز قیامت باید جوابگو باشند. کسی که ملکه استنباط دارد جزو نافرین است و کسی که لم تکن له ملکه الاستنباط جزو باقین است. یا آیه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون، این آیه شامل دارای ملکه استنباط نمی‌شود. به کسی که ملکه استنباط دارد نمی‌گویند

فسأل اهل الذکر، زیرا خودش هم اهل ذکر است. به نهایتاً گفته می‌شود برو علم خود را کامل کن. ولی به کسی ملکه استنباط ندارد می‌توانند بگویند فاسأل اهل الذکر، برو در س بخوان، برو تقلید کن. خلاصه بین کسی که ملکه استنباط دارد با کسی که ملکه استنباط ندارد فرق است؛ لذا ما به کسی که ملکه استنباط دارد می‌گوییم تقلید نکن و به کسی که ملکه استنباط ندارد لو در خودش می‌بیند اگر کار کند مجتهد می‌شود می‌گوییم تقلید کن. البته اگر بعد از مدتی کار صاحب ملکه شد در زمره گروه اول قرار می‌گیرد.

سپس آقای خوئی بیان خویش را تفصیل می‌دهد، آیا سیره را قبول دارید؟ آیا در عقلاً، کسی که ملکه استنباط دارد، سیره دارند به بزرگ‌تر مراجعه کنند؟ مثلاً کسی که ملکه استنباط در پزشکی دارد؛ اما فلان مسئله کار نکرده است، اما می‌تواند وقت بگذارد کار کند و می‌تواند از پزشک دیگر نیز پرسد؛ آیا عقل در اینجا می‌گویند رجوع جاهل به عالم یا می‌گویند برو خودت کار کن. چون وقتی خودت کار می‌کنی مطمئن می‌شوی. اگر او خودش کار نکند احتمال خطا در اجتهادات مجتهدین می‌دهد و چه بسا خودش کار کند ۴۰ درصد، ۵۰ درصد با مجتهد اعلم اختلاف نظر پیدا می‌کند. شما در همین درس می‌بینید چقدر مواقع راه‌ها از هم جدا می‌شود حتی از اعلام و مراجع و خیلی وقت‌ها هم با مشهور یکی می‌شویم.

یک همچون کسی که احتمال خطا می‌دهد، به سیره هم نمی‌تواند تمسک کند و عقلاً سیره ندارند. بله عقلاً نسبت به کسی که ولو استعداد دارد؛ مانند دانشجویی تازه وارد پزشکی شده اگر ۱۰ سال کار کند و دوره عمومی و تخصصی را بگذرانند، ملکه استنباط پیدا می‌کند؛ اما الان دانشجوی است و رجوع به جاهل به عالم می‌باشد. خلاصه آقای خوئی می‌فرماید، مرغ یک پا دارد. ما نسبت به کسی که ملکه استنباط دارد می‌گوییم تقلید نه. آقای خوئی یک گزاره سلب دارد و یک گزاره ایجابی؛ گزاره سلبی همین است که تقلید نه. گزاره ایجابی این است که برو کار کن و سعی کن اجتهادات فعلی شود. کسی هم نمی‌گوید رساله دهد؛ ولی می‌گویند گنیم خود را از آب بیرون کشد. اما در کسی که استعداد ندارد لازم نیست و جالب هم این است که می‌گوید واجب کفایی است و لازم نیست همه مجتهد شوند. برخی مانند ابن زهره و صاحب وسائل، اجتهاد را واجب عینی می‌دانند. ما این مطلب در گستره اجتهاد، لزوم اجتهاد، وجوب اجتهاد در کتاب فقه و مصلحت آورده‌ایم. آقای خوئی اجماع را مؤید می‌آورد، زیرا ایشان اجماع را مدرکی دانسته و معتبر نمی‌دانند.

پس حکم مسئله کسی که دارای ملکه استنباط است معلوم شد. حالا اگر خواستید به خود عروه اضافه کنید یا اصلاً جداگانه بیاورید.

به نظر شما از این آقایان قبول کنیم یا رد نماییم؟ این مسئله خیلی مهم است و حوزه را دو رقم می‌کند. تصور کسانی که عضو شورای عالی حوزه هستند این فتوا را قبول داشته باشند یا فتوای صاحب مناهل را قبول کنند چقدر فرق می‌کند! دیگر عملاً بسیاری از مراکز تخصصی غیر فقه و اصول تعطیل می‌شود، چون آنها دائم باید اجتهاد کنند و وقت بگذارند. حالا که اجتهاد نمی‌کنند در کار خود مانده‌اند چه برسد بخواهند اجتهاد کنند و اگر کسی هم مثل ما پیدا شود که بگوید دفتر دوم و سوم اصول مانده، فلسفه فقه مانده و... اینها را هم که باید ببینند و اگر نبینند اجتهادشان به در نمی‌خورد.

چند نکته:

۱- من فکر می‌کنم فرمایشات قائلان به وجوب، آقای خوئی، شیخ انصاری و.. مقداری از واقعیت‌ها فاصله دارد، یعنی فقه الواقع نیست یا بگوئید با مصالح، فقه المصالح. ما باید یک مقدار واقعیت‌ها و مصالح را در نظر بگیریم، آیا شارع می‌خواهد اهدافش در کلام، تفسیر و... اجرا شود یا می‌خواهد مجتهد بالفعل زیاد شود؟ شما وقتی یک طیف وسیعی دارای ملکه اجتهاد را مجبور کردی که بروند ادله استصحاب را ببینند عام و خاص را ببینند و در هر مسئله چند وقت معطل شوند کار کنند، اینها باز می‌مانند. اما اگر گفتیم شارع حکیم صاحب ملکه استنباط را مجبور نمی‌کند به کذا و کذا.

۲- عجیب است که آقای خوئی دست روی این نقطه گذاشتند که صاحب ملکه استنباط عدم جواز تقلید را در حق خودش احتمال می‌دهد، این درست، ولی اگر دار الامر بین نظر خودش با کسی که عمری در فقه کار کرده و اعلم دوران است چطور؟ صاحب ملکه نمی‌خواهد از یک فرد عامی تقلید کند وی اگر نظر خودش را اعمال نکند چه می‌کند؟ از اعلم تقلید می‌کند. آقای خوئی می‌فرماید که صاحب ملکه اطمینان ندارد، اطمینان ندارد، برخی وقت‌ها اطمینان از قول غیر که از خودش چند پله بالاتر باشد مخصوصاً اگر اعلم باشد. جناب آقای خوئی یک طرفه رفته است. ایشان این بیان را دارد که نظر مجتهد را تخطئه می‌کند. خدا رحمت کند صاحب جواهر را، ایشان در بحث اینکه آیا قاضی باید مجتهد باشد یا خیر؟ ایشان یک تنه ایستاده می‌گویند لازم نیست قاضی مجتهد باشد. ایشان می‌گویند بعضی وقت‌ها یک مقلد فهمیده و آشنا به انظار اگر قاضی شود بهتر می‌تواند قضاوت کند خودش مسئله را در آورد. فرض کنید طلبه فاضلی پشت میز قضاوت نشسته و از آن طرف هم پرونده دارد می‌آید آقایان می‌گویند این طلبه باید اجتهاد کند و تمام ادله اجتهادی را بداند و اصلاً حق ندارد قانون مجازات را به دادگاه ببرد، بلکه باید وسائل و مستدرک‌الوسائل و... را با خود ببرد. صاحب جواهر می‌گوید اگر کسی باشد که مقلد خوبی است و احکام را از توضیح المسائل، منهج الصالحین و... در آورد و البته فاضل باشد، ایشان می‌گویند گاهی اطمینان او بیشتر است. حالا ما می‌خواهیم شبیه آن را اینجا بیاوریم، به عبارت دیگر شما مزایای اجتهاد صاحب ملکه را بزرگ کردید؛ اما آسیب‌هایش را در فرض مقایسه در نظر نگرفتید.

۳- این نکته را بگویم این تلاشی که ایشان کرد و من هم شاید بهتر از خود ایشان فرق بین کسی که ملکه استنباط دارد با کسی که اگر کار کند اجتهاد را در خودش می‌بیند بیان کردم؛ آقای خوئی می‌فرماید آن کسی که در خودش می‌بیند اگر کار کند مجتهد می‌شود، وی متمکن از تحصیل علم نیست، بر خلاف صاحب ملکه که متمکن از تحصیل علم است، آیا این را از ایشان قبول کنیم یا خیر؟ این آقا هم متمکن از تحصیل علم است منتها این آقا مثلاً به ۵ سال کار احتیاج دارد و صاحب ملکه مثلاً یک ماه. ما نمی‌گوییم در این ۵ سال تقلیدی نکند؛ ولی عنی چه می‌گویند متمکن از تحصیل علم نیست؟! اما آن دیگری متمکن از تحصیل علم است؟! بگوئید صاحب ملکه با سرعت متمکن از تحصیل علم است و دیگری با کندی و این درست است. اما آقای خوئی این را نمی‌گوید.

آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین